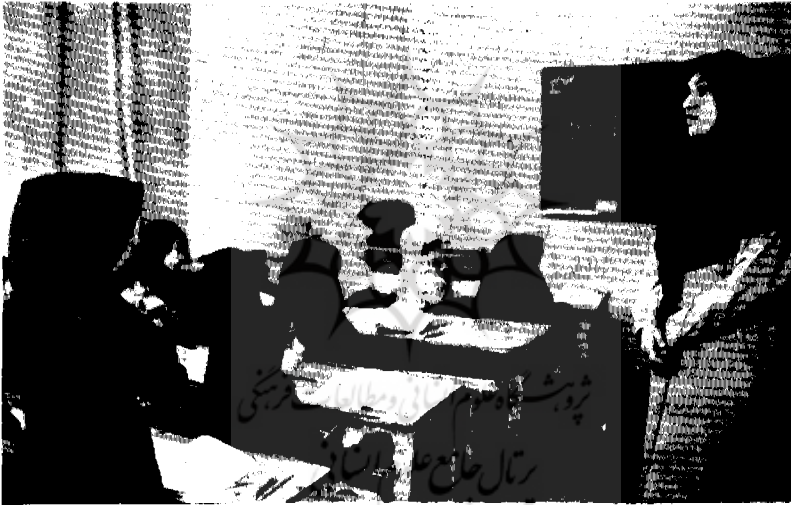


طرح درس

به هر تفکر یا تدبیری که می -
خواهیم جامه عمل ببوشانیم ، اگر
آنها قبلا " روی کاغذ بنویسیم ، نظم
آن در عمل و بازدهی آن در موقع
بهره برداری افزون خواهدگشت .



عناصر یا ارکان طرح بدشرح زیراند :

۱- هدف

۲- زمان

۳- وسائل

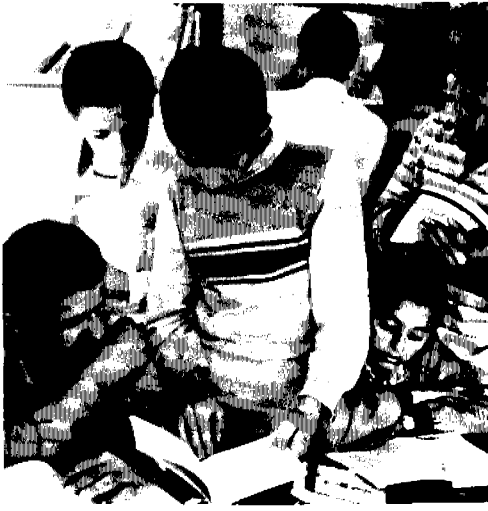
۴- روش

۵- ارزشیابی

عنصری دیگررا بنام کاربرد ممکن است افزود
اما چون دقیق شویم این عنصر جزئی از
ارزشیابی است زیرا از هر طرح درجریان اجرا و

اجزاء یا ارکان طرح درس

هر طرح مشتمل بر اجزاء یا ارکانی است .
ارکان بصورت پایهها ، محورها و اتصالای است
که بهم مرتبط اند و هر کدام دراستواری دیگری
موثراند و تاءثیر و تاءثر متقابل دارند و عناصری
دریک مجموعه سازمان دار هستند که خروج یکی
مجموعه را منزحلرل می سازد .



فایده طرح

الف : هر فعالیت طی مراحل به انجام میرسد ، و طرح درس آن مراحل و مقاطع و نهایت و بدایت و حدود را مشخص ترمی سازد و باعث می شود که ترتیب و توالی آن در هنگام اجرا رعایت شود .

ب : همانطور که داشتن هدف باعث استفاده صحیح از وقت می شود ، داشتن طرح هم موجب استفاده کامل از وقت می شود و از اتلاف آن پیشگیری می نماید .

ج : داشتن طرح از ورود براههای فرعی و از دست زدن بدکارهای زائد جلوگیری می نماید .

د : فراهم کردن امکانات و تجهیز و ترتیب و سائل را برای استفاده در عمل تسهیل می کند .
ه: باعث تمرکز نیرو می شود و از اتلاف آن جلوگیری می کند .

و: محرک فعالیت است .

ز : در مواردی ضامن اجرای فعالیت می باشد .

یا در فرجام آن ارزشیابی می کنیم تا بدانیم در عمل چقدر موفقیت آمیز بوده است و این همان معنی کاربرد است . یا به تعبیری دیگر ، کاربرد مجموعه فعالیت های مرتبط طرح است .

از عناصر دیگری بنام مکان و موقع نیز می توان نام برد ، زیرا مکان اجرا قطعاً "در طرح و در اتخاذ روش و در مدت ، اثر می نهد ، و هرگاه قرار باشد یک طرح درس در دو مکان یا در دو کلاس متفاوت اجرا شود عیناً " یکسان نخواهد بود .

موقع یا موقعیت نیز مجموعه ای از شرائط اقلیمی ، انسانی ، و تجهیزاتی و تدارکاتی است . البته تجهیزات و تدارکات در وسائل و روش در پیچیده است و اقلیم هم به یک معنی همان مکان انجام طرح است ، اما عامل انسانی هم آنچنان بدیهی است که شامل تمام عناصر پنجگانه فوق است و دیگر بعنوان رکن مجزایی بر شمرده نمی شود .

معلم هر قدر ورزیده و با سابقه باشد اگر با طرح درس به کلاس برود ، سهولت امر تدریس او و میزان فراگیری شاگردانش بیشتر می شود . طرح نوعی پیش بینی است که برای انجام کاری صورت می گیرد . طرح هر کار ابتدا در ذهن طراح است و وقتی نوشته شود ، انسجام و نظم پیدا می کند و بهتر قابل عمل و اجرا می شود . طرح مادامیکه در ذهن طراح باشد و فقط از طریق گفتگو آنها در اختیار دیگران بنهد ابهام انگیز است ، اما همینکه روی کاغذ نوشته شد صحت و سقم آن بهتر روشن می گردد .

طرح درس نیز نوعی پیش بینی است که معلم می کند نایک مبحث درسی را در کلاس برای شاگردان عرضه کند .

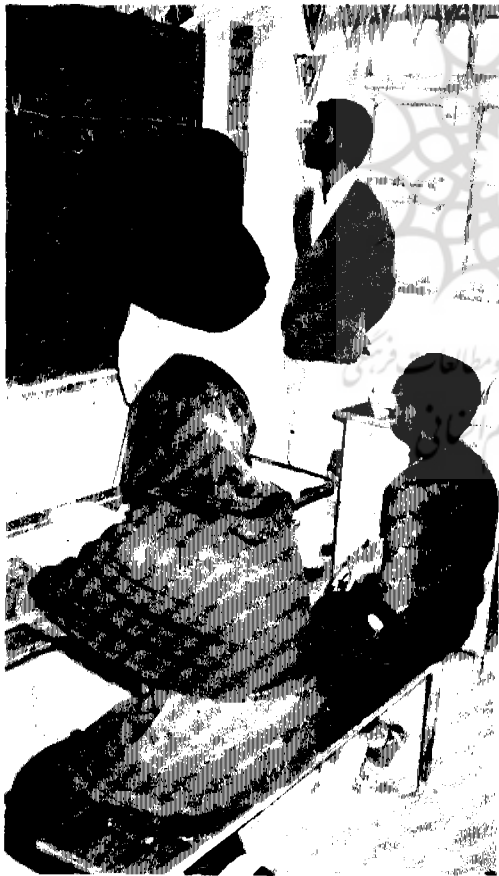
صرف خواندن ریاضیات طبق آن برنامه شده ثمری داشت؟ آیا اگر اوقاتی را که با فشار عصبی صرف ریاضی کردند مصرف بهتـر خواندن و دانستن مواد درسی دیگر که دلخواه شاگرد است می‌شد، ثمر بخش‌تر نبود؟

ممکن است برنامه ریزان جواب دهند که معلم بایستی معلومات عمومی داشته باشد و یکی از آنها ریاضی است. اما اگر بخشی از معلومات عمومی مورد علاقه شاگرد نیست و بزور بایستی یاد بگیرد یعنی به حافظه بسپارد یا بصورت ماشینی و مکانیکی به ذهن بسپارد و روز بروز هم از آن دلزده‌تر بشود، تاچه اندازه اینگونه مطالب در ذهن دوام می‌آورد و اثر مفید آن کی

هدف درس را برای شاگردان روشن نمائیم

معلم چه چیز را می‌خواهد یاد بدهد؟ چرا باید یاد بدهد؟ شاگرد چه چیز را مایل است یاد بگیرد؟ چه دلیلی دارد که باید یاد بگیرد؟ آیا اگر شاگرد بداند این مطلب را که در این ساعت از معلمش گوش می‌کند در زندگی آینده او موثر است بهتر دل نمی‌دهد و توجه نمی‌کند؟ طی چندین سال در حدود سالهای ۱۳۲۵ و ۳۲ و قبل و بعد از آن معمول بود که شاگردان دانشسرای مقدماتی که بایستی معلم بشوند موظف بودند در امتحان نهائی نمره‌ای بیشتر از ۸ در ریاضیات بگیرند و عده زیادی از این قانون رنج می‌بردند و در واقع زجر می‌کشیدند. البته باهر غذایی بود حدود صدی نود و هشت آنان این نمره را می‌گرفتند، اما واقعا "چه دلیلی داشت؟ آیا همه این معلمان می‌بایست معلم ریاضی بشوند؟ اگر چنین است چرا درسهای دبستانی و دبیرستانی حدود ۵٪ اش غیر از ریاضیات است. اگر در درسهای زبان، جغرافی، ادبیات و... ریاضی دانستن می‌تواند مفید باشد آیا برنامه ریاضی دانشسرا بود که این فایده را میداد؟

تجربه کردیم که از آن معلمان بیشتر از ۷۰٪ درسهائی غیر از ریاضی برعهده گرفتند و هرگز هم موردی برای نیمی از ایشان پیش نیامد که به آن ریاضیات مراجعه کنند، و چند دهه معلمی کردند و به نسبت در تدریس سایر مواد درسی غیر از ریاضی که برعهده داشتند موفق بودند. اما سؤال اینست که آن انرژی زیاد که برای خواندن ریاضی در دانشسرا صرف کردند کجا بازدهی داشت؟ و بعضی که ثلث وقت فعالیتشان



در رفتار منعکس می گردد؟

رغبت و هدف

به این نکته میرسیم که آیا برای یادگیری علاقه و استعداد لازم هست پانه؟ و چنانچه به یک درس علاقه نباشد آیا دلیلی داریم که این فرد در سایر درسها ورشتهها نیز بی علاقه است؟ پس چه بهتر است که در تعلیم و تربیت علاقمندی و استعداد را بیشتر از پیش در نظر گیریم و حتی الامکان ما بعنوان معلم بدنبال استعداد شاگرد و رغبت او حرکت کنیم. وجود رغبت از چند لحاظ در فعالیت شاگرد موثر و رعایت آن برای معلم مفید است.

الف از لحاظ رشد شخصیتی شاگرد:

۱ - وقتی رغبت به درس وجود داشته باشد شاگرد بهتر گوش می دهد و سریع تر یاد می گیرد.

۲ - محرک فعالیت برای شاگرد امری درونی است، معلم مجبور نیست به زور متوسل شود.

۳ - کار رغبت انگیز قابل دوام است، و شاگرد که راغب بدرس باشد خود یادگیر است.

۴ - تکالیفی که مناسب با رغبت اند بوجه بهتری انجام می شوند، و نحملی نیستند.

۵ - شاگرد هرچه بیشتر موفقیت احساس کند بر شدت فعالیت خود می افزاید.

۶ - در حین کار همواره چهره بشاش و شادمانی برقرار است و شاگرد غم و اندوهی ندارد، و نتیجه همه احوال و حالات فوق اینست که شاگرد تعادل عاطفی دارد و سازگار و امیدوار است.

ب: رعایت رغبت از لحاظ منافع اجتماعی

۱ - وقتی شاگردی کارش مناسب رغبتش

است اظهار ناراضی از افراد دیگر نمی کند
۲ - وقتی بر اثر کار دلخواه وظیفهای انجام می شود احتیاج به نظارت و مراقبت دیگران نیست.

۳ - کار رغبت انگیز رو به رشد است و باعث ابداعات جدیدی می شود و به جامعه منفعت می رساند.

۴ - وقتی فرد کار دلخواهی دارد مشغولیتی داراست و در میان جمع هم متعادل است و جرو بحث و درگیری بوجود نمیآورد. تحلیل فوق مربوط به زمانی است که

رغبت موجود است و برای معلم در کلاس درس ایده آل آنستکه شاگردانش به درس راغب باشند تا او با راحتی بیشتری تدریس کند و بازدهی کارش خوب باشد. اگر رغبت به درس موجود باشد شاگرد باهدف است، می داند چه می کند و چرا فعالیت دارد. اما آیا ممکن است معلم کلاسی شاگردانی را انتخاب کند که از قبل همگی رغبت به درس او دارند یعنی هدف دار هستند؟ یا ایجاد رغبت هم میسر است؟

ایجاد رغبت (هدف دار شدن شاگرد)

وقتی مربیان توصیه می کنند که برای شاگرد هدف را باید روشن کرد یک معنی اش اینستکه در آنان بایستی ایجاد رغبت کرد. معلمان تا حد زیادی قادرند که با تدابیر و هنرمندی که بکار می برند در شاگردان ایجاد رغبت کنند. اگر شاگردان آگاه شوند که چه باید بخوانند، چرا باید بخوانند، این درسی که می خوانند چه نفعی در آینده نزدیک و آینده دور برای آنها دارد، مورد کاربرد این درس در جامعه لطفاً "ورق برزید"



نی دادند ، و دبیر ماهیائی را بر این منوال گذرانده بود . روزی یکی از دبیران ورزشی از جریان بی علائقی شاگردان به درس مثلثات باخبر می شود . دبیر ورزشی بعد از ملاقات این شاگردان در کلاس از آنان می خواهد که به گردش کوناهی با آنان برود . این گردش انجام می شود . از کنار رودخانه ای عبور می کنند و به پای کوهی میرسند . دبیر ورزشی از جمع محصلان می پرسد چه کسی می تواند از همین طرف که نشسته ایم عرض رودخانه را محاسبه کند ؟ شاگردان به فکر فرو می روند و باز می پرسد چگونه می توانیم ارتفاع این کوه را که در پای آن هستیم از همین جا حساب کنیم ؟ روز بعد که بکلاس می آیند این دبیر ورزشی همین دو مسأله را با محاسبات مثلثاتی برای شاگردان حل می کند . این شاگردان از آن روز به بعد به درس مثلثات علاقمند می شوند و دشواری معلم اصلی آنان از این پس از میان میرود و جنب و جوشی در شاگردان نسبت به درس مثلثات پیدامی شود .

کجاست و مهمتر از همه شاگرد بفهمد که این درس در زندگی آینده او کجا و چگونه مورد استفاده واقع می شود ، با کسب این اطلاعات است که شاگرد رغبت پیدامی کند و درس برای او مطبوع و دلپذیر می شود .

هر درسی در میان درسها از اهمیت ویژه ای برخوردار است و اگر شاگرد به ارزش علمی و انسانی آن درس آگاه گردد ، آن درس برای او معنی دارتر می شود . مثلاً " در وقتی که شاگردان شیمی می خوانند ، اگر دبیر شیمی برای آنان شرح دهد که علم شیمی در رشته های مختلف پزشکی ، بهداشت ، کشاورزی ، رنگ سازی پالایش نفت ، جرم سازی ، نساجی و تهیه صابون و . . . بکار می آید ، شاگردان بیشتر به یاد گرفتن علم شیمی و خواندن کتاب شیمی از خود تمایل نشان می دهند .

دبیری داستانی بدین شرح (تقریباً) نقل می نمود : یکی از دبیران ریاضی که مثلثات تدریس می کرد شاگردانش درس او را نمی خواندند ، و علاقه لازم را به درس مثلثات نشان

نمی‌خوانند و به سختی یاد می‌گیرند و می‌پرسند
فایده این درس چیست؟ و چرا بایستی
بخوانیم؟

در این مورد نیز معلوم است که شاگردان
دلیلی برای خواندن آمار پیدا نمی‌کنند و در
واقع تمایل و رغبت درونی ندارند، و نمی-
دانند در آینده چطور آمار مورد استفاده واقع
می‌شود. یا اگر کم و بیش می‌دانند مـورد
استفاده آمار کجاست، نمی‌دانند که آیا آنان
در اداره و محل کار یا موقعیتی قرار خواهند
گرفت که قرار باشد محاسبات و تحقیقات آماری
انجام دهند.

اگر راه حل پیشین را در علاقمند کردن
دانش آموزان به درس مثلثات پذیرفته باشیم
در اینجا نیز بایستی از معلم انتظار داشته باشیم
که او نیز باید آموختن و آوردن صحنه‌ای از زندگی
اجتماعی و یا قرار دادن شاگردان در برابر
یک مسأله واقعی آماری تمایل آنها را به آمار
برانگیزاند و در آنان رغبت ایجاد کند. البته
اینکار ناحدودی میسر است، اما اگر معلم هنر
لازم را برای مفید جلوه دادن درسش بکار برد
ولی با زهم جمعی رغبت لازم را برای یادگرفتن
آمار حاصل نکردند اینجا چه می‌توان کرد؟

تابه اینجا ظاهراً " معلم را تنها قدرتی
دانستیم که می‌تواند شاگردان را به درس
علاقمند سازد و هم اوست که می‌تواند بمنظور
وضع تکلیف درس بدهد! و درس را با زندگی
فردی محصل، و با زندگی اجتماعی او مرتبط
نماید و شوقی در شاگردان پدید نیاورد!

غیر از معلم اصلی که درسی معین را بر
عهده دارد، کسان دیگری نیز هستند که
قادرند در ایجاد رغبت در شاگردان به

● بقیه در صفحه ۴۰

این جریان که با بیان فوق نقل شد در هر
حال الهام بخش است، می‌نمایند که شاگردان
باید بدانند که منفعت درس خواندن، و در اینجا
یادگرفتن مثلثات کجاست. در مثال مذکور همینکه
شاگردان احساس کردند از روابط و قواعد
مثلثات یا محاسبات هندسه، می‌توان یک
مسأله جالب راحل کرد، علاقمند می‌شوند و
اینگونه تدابیر معلمان است که در شاگرد رغبت
ایجاد می‌کند. یامی گوئیم معلم رغبت
شاگردان را به درس برانگیخته است، یا می-
گوئیم شاگردان به درس فلانی علاقه مند
هستند.

در مسأله فوق قضیه از یک بعد دیگر نیز
قابل بررسی است و آن اینستکه در کنار رودخانه
و درپای کوه که معلم ورزیده پرسید از چه راهی
عرض رودخانه یا ارتفاع کوه را می‌توانیم
محاسبه کنیم، در ضمن پرسیده است چه درسی
است که به حل این مسائل زندگی کمک
می‌رساند؟

وقتی سؤال از این بعد مطرح شود، پاسخ
اینستکه، مثلثات. پس برای راغب کردن
شاگردان به درس به دوطریق می‌توان آنها را
توجه داد، یکی اینکه از نیازهای زندگی و مسائل
جاری حیات و طبیعت شروع کنیم و بدانشی
که پاسخگوی آنست برسیم. دیگر اینکه علم را
مطرح سازیم و بعد بگوئیم مورد استفاده آن در
کجا وجه مقطعی از زندگی قرار دارد.

ابهام هدف در این زمان برای شاگردان

در هفته جاری دبیر آمار دبیرستان که در
سالهای آخر دبیرستان در رشته خدمات درس
می‌دهد اظهار داشت که دانش آموزان درس آمار

مدیریت عملی مبتنی بر رهنمودهای اسلام



اَوْصِيكُمَا وَجَمِيعَ وُلْدِي وَاهْلِي وَمَنْ بَلَغَهُ كِتَابِي
 يَنْقُوى اللّٰهُ وَنُظِمَ اَمْرِكُمْ وَصَلٰحَ ذَاتِ بَيْنِكُمْ .
 شمارا وهمه فرزندانم را واهلم را وهرکس که این
 نوشته به او رسد وصیت می کنم به تقوی، نظم
 در امور و اصلاح بین یکدیگر. "حضرت علی (ع)
 انضباط عبارت است از هدایت و راهنمایی
 نمایلات و غرایز فطری بسوی هدف مطلوب.
 بعضی انضباط را آموختن طرز صحیح استفاده
 از قوای فطری می دانند که هدف آن حفظ

نکاتی که رعایت آن مدیران را در کارشان موفق
 می سازد

پیش از این در مورد مدیریت مبتنی بر هدف و
 برنامه ریزی بحث شد و اینک دنباله مطلب :

۵- اصل انضباط

آزادی را می شود به زود داد ولی ایمان و آزادی و آزادیخواهی رانه .

چند مورد از فوائد انضباط عبارت است از :

۱ - انسان منضبط همیشه سرحال و بانشاط است .

۲ - حقوق و تعهدات دیگران را به بهترین وجه رعایت می کند .

۳ - همیشه برای دیگران الگو و نمونه خواهد بود .

۴ - نزد همه افراد ارزشمند خواهد بود .

۵ - راهنمائی در باره نظم و انضباط موثر و مفید واقع خواهد شد .

برقراری انضباط نیاز به مدیران خوب دارد که هم خود مقررات را رعایت کنند و هم دانش - آموز و معلم را وادار به رعایت نمایند . توجه کنید همانطور که آزادی نباید به هرج و مرج میدان دهد نظم و انضباط هم نباید بهانه سه استبداد قرار گیرد .

دو نمونه از مصادیق نظم و استبداد در مدرسه در هفته اول مهرماه که خود شاهد بودم ذکر می گردد :

۱ - زنگ دبیرستان به صدا در می آید دانش آموزان به صف می ایستند و بعد از قرائت قرآن مدیر مدرسه ضمن تیریک آغاز سال تحصیلی برای همه آرزوی موفقیت می کند و ضمن بیان مقررات انضباطی مدرسه اظهار می دارد : " عزیزان من موی سر عطیه خداداد است . مورا به اندازه ای که جلف و سبکو مبتدل نباشد بلند نکه دارید و در نظافت آن بکوشید . "

۲ - مدرسه راهنمائی است . مدیر با عصبانیت و عبوسا " قمطیرا نوجوانان رابه صف کرده می گوید :

لطفاً " ورق بزید

فرد و اجتماع از خطر است . گروهی انضباط را مجموعه ای از قواعد رفتار می دانند و برخی آن را عادت شکل یافته و پرورش یافته ذکر می - کنند .

در جمع می توان گفت انضباط تنها یک منبع روانی و اخلاقی نیست بلکه یک قانون زندگی است که از طریق آن می توان نقش بازرسی و ممانعت را ایفاء کرد و زندگی فرد و جامعه را از خطر حفظ نمود .

فراموش نشود در انضباط خواستار آن نیستیم که فردی را چون غلام حلقه بگوش خود در آوریم و مستبدانه براو حکومت کنیم ، بلکه غرض این است که فعالیت ها و رفتار او را تحت ضابطه ای در آوریم آنچنان که بتواند از زندگی و مزایای آن بنحو شایسته ای بهره گیرد و در مسیر صواب و طریق درست باشد . بعضی چیزها زور بردار نیست و جز از طریق اختیار و انتخاب امکان ندارد . مثلا " ترکیه نفس و تربیت عالی . اگر بخواهیم مردمی را به نحو عالی با انضباط تربیت کنیم یعنی به نحوی که فضیلت هارا بعنوان اینکه فضیلت است بپذیرند و از بدیها بدلیل اینکه بد و نقصی انسانیت است اجتناب کنند ، یعنی مثلا " از دروغ نافر داشته باشند و یا بدقول و بی نظم نباشند ، این کار به زور و شلاق و با حاکمیت ممکن نیست . بسا زور و شلاق می توان مانع دزدی شد ولی بازور روح کسی را نمی توان امین کرد ، اینها اموری است که زور پذیر نیست . ایمان یعنی مجذوب شدن به یک فکر و پذیرفتن یک اندیشه و آن دو رکن - دارد : یکی جنبه علمی مطلب است که باید فکر و عقل انسان آنرا بپذیرد و دیگری جنبه احساسی آن است که دل انسان گرایش داشته باشد . هیچ یک از این دو رکن در قلمرو زور نیست .

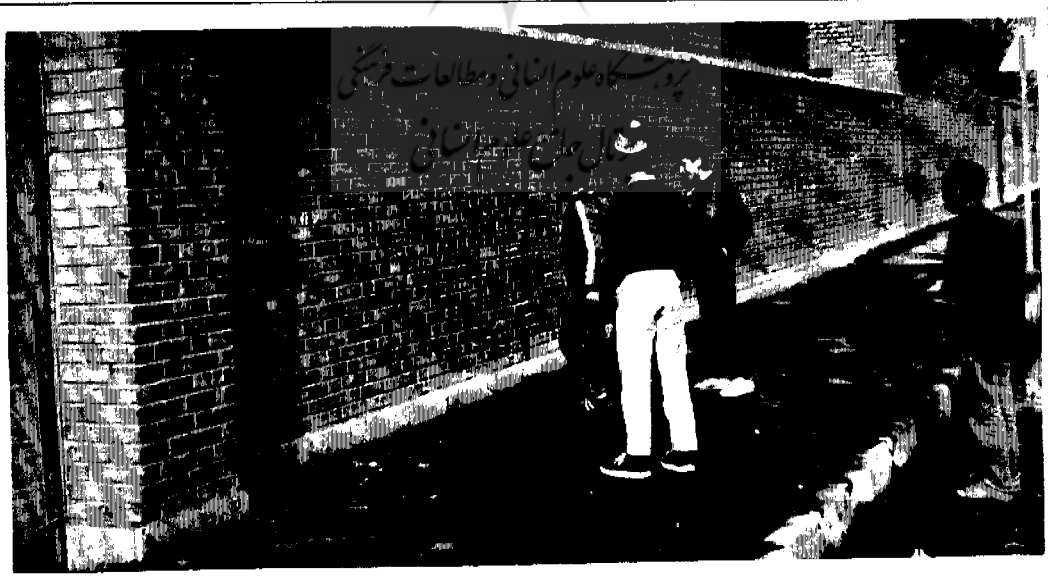
دیدم که امروز مدرسه منور شده!!
 ناهنجاری این رفتارها تا ابد در روح دانش-آموز باقی میماند. اینگونه اعمال نه تنها دانش آموز را منضبط نمی سازد که مقدمه بی انضباطی است برای نوجوان و جوان.
 گزار آدم ملک سازی تو سازی
 پرافشان در فلک سازی تو سازی
 خدایش بی غش و عیب آفریده
 دغلاکارو کلک سازی تو سازی

۶- اصلاح خطاها و اشتباهات

مدیر پس از آنکه به خطای خود در موردی پی برد باید درصدد اصلاح آن برآید و متوجه باشد که اصرار برخطا، خطای دیگری است. اگر هزار بار برای پوشاندن یک خطا دلیل بیابارد خطای او هزار و یک خواهد بود. مدیر خوب کسی نیست که نقطه ضعف نداشته باشد بلکه مدیر موفق کسی است که از نقاط ضعف خود با خیر باشد و کوشش کند آنها را برطرف نماید.

" همه موی سر را سربازی بزنید. اگر فردا چنین نکردید از مدرسه اخراج می شوید!" صبح روز بعد یکی از دانش آموزان چون برادرش مدرسه اولی بوده و با او سلمانی رفته و مو را کوتاه کرده اما نه "کچل" بعد از ورود به مدرسه و رفتن بکلاس درس، معاون مدرسه بعنوان عدم رعایت نظم و انضباط نوجوانی را که در برزخ بیسن کودکی و بزرگسالی است و تازه از دبستان به محیط جدید آمده با وضع نامطلوبی از کلاس بیرون می اندازد، به این هم اکتفا نکرده او را از مدرسه بیرون می راند! هرچه بجه التماس می کند "اجازه بدهید به ولیم تلفن کنم تا بیاید و مرا ببرد" می گویند به ما مربوط نیست، برو بیرون.

درب مدرسه بسته می شود و نوجوان ۱۲ ساله در کوجه سرگردان!!
 بهر صورت روز بعد با سرکچل مدرسه می رود. ریاست محترم با تخیتر و خوشحال از انجام فرامینش دستی به چانه بچه می زند و با لفظ مبارکشان میفرمایند:





تقدیم و تقدیر است که خداوند تبارک و تعالی بدارا



۷- تبلیغات

اگر مدیر بتواند افکار مردم را نسبت به کار خود جلب نماید پیشرفت بیشتری داشته بهتر می تواند به هدف خود برسد. اما باید میان تبلیغ و خدعه و نیرنگ و ربا فرق بگذارد. در دنیای کنونی تبلیغ یا آوازه گری جریانی است که مفاهیم روشن و تاریک (حقیقت و دروغ) ربا یا یکدیگر می آمیزد و به وجهی خوش آیند درمی آورد و به شخص عرضه می کند و هدف آن انگیزتن عواطف و آماده کردن مردم برای قبول عقایدی معین است.

چنین تبلیغی مورد نائید مدیریت اسلامی نیست. تبلیغ باید با حقیقت تواءم باشد و نیز در تبلیغات مدیر باید مراقب باشد که از صورت معقول خارج نشود و موجب نفرت نگردد. برخی از گفته‌ها و نوشته‌ها در ظاهر حق است و درست و باطنا " اعتقاد است باطل و سست. بر مدیران است که از اینگونه موارد پرهیز کنند. کسی که

از عهده انجام کارش بر نمی آید مگسان دورش هر چند برایش تبلیغ کنند اثرش منفی است. این جمله ترجمه شعری است از احمد مطر شاعر عراقی در تبعید :

" امروز موش فاضلابی را دیدم که در مورد پاکبیزی سخنرانی می کرد. کثافت هارابه کيفر هشدار می داد و پیرامونش مگسها کف می زدند. " حضرت رسول اکرم (ص) فرموده است : برای ربا و جلب توجه مردم به هیچ کار خیری دست مزن و از روی ضعف نفس و حياء از مردم هیچ کار خیری را ترک مکن (تحف العقول صفحه ۵۸)

چه زار مرغ در میان ت چه دلخ

که در یوشی از بهر پندار خلق

کلید درد و زخ است آن نماز

که در چشم مردم گزاری دراز

اگر جز به حق میرود جادهات

در آتش فشانند سجادهات

" ناتمام "

ایرج شگرف نخعی

عاقبت تربیت پندگیر و حیوان به دن اگر چه انسان حیوان است مجازید که از راه زدن برایش نکشید علی‌علیه

دوم دبستان رده شده، پاهایش سیاه شده است و البته حرم کودک فقط این بوده که از روی میزها عبور کرده است (شاید در رویای عبور و پرش از

یکی از بندهای تبصره ۳ از ماده ۴۲ آئین نامه آموزش همگانی تصریح می‌کند که در مدارس باید " از تنبیه بدنی خودداری نمود " اما علیرغم این تاکید همه ساله با شروع سال تحصیلی علائم متعددی از نقض این آئین نامه در مدارس، بریکر کودکان نقش می‌بندد و ما مواجه با کودکانی می‌شویم که علاوه بر اثرات مخرب روانی تنبیه بدنی، به‌وضوح آثار و علائمی از تنبیه خشونت آمیز بزرگسالان را بر بدنشان به عنوان نشانه‌های انکار ناپذیر معصومیت خویش به‌نمایش می‌گذارند و این سؤال در ذهن شکل می‌گیرد که: کی می‌توان خاطری آسوده داشت کدجسم و روان کودکان بر اثر ناهنجاریهای بعضی بزرگسالان داغ بخورد و واژه‌های دوست داشتنی و ستایش برانگیز " معلم " و " مدیر " با چنین حرکتی رنکار کدورت نکیرد... ؟

تنبیه بدنی در مدارس حرف نازهای نیست، نه حرف امسال است و نه حرف پارسال. سخن سخن کهنه‌ای است که هر ساله با پوشی نو یا کهنه خود را دوباره به رخ می‌کشد: در اثر خوب کلفتی که برپاهای پسر دانش آموزی در کلاس





آن اشاره می شود پای بفشاریم که: بله ما هم می دانیم کادر آموزشی با هزاران مشکل و مساله درگیر است. ما هم می دانیم که گرفتار بیهای متعدد اقتصادی و اجتماعی به کادر فرهنگی کمتر فرصتی می دهد تا رسالت واقعی خویش را به انجام برسانند و باز هم می دانیم که شرایط دشوار کار در بعضی مدارس چندشیفته با دانش آموزان بیش از کنجایش کلاسها، بیای کودکی که هر کدام بار مشکلات خانوادها را به دوش می کشند، ناسازگارند ویا... برخی از دست اندر کاران آموزش را در برخورد با این کودکان دچار مشکلاتی می کند ولی با تمام این اسارات، و توضیحاتی که معلمان و مدیران عزیز به ما دادند، نمی توان پذیرفت که کودکی

کوههای سربه فلک کشیده)، ویا لکههای قرمزی که بر صورت پسرک پنج ساله ای بجای مانده است کودک می خواسته است بانستن پشت نیمکت دوره آمادگی مدرسه را تجربه کند و جرمش بسیار سبکتر از اولی است. مجال این نیست که در این گزارش کوتاه از سیستم آموزشی کشور بگوئیم که چگونه این سیستم بر اقتدار تساکید دارد و نیز فرصت پرداختن به این مساله نیست که سیستم آموزشی باید متناسب با تحولات کشور متحول شود تا دانش آموز جای واقعی خود را بیاید و امکاناتی متناسب با ظرفیت و نیاز خود داشته باشد، اما می توانیم برای نکات غیر قابل انکار که از سوی بسیاری از معلمان، مدیران و دست اندرکاران آموزشی به

بخوانیم " :

تبصره ۳ ماده ۴۲: "تنبیهات انضباطی باید منحصرًا جنبه آگاه کننده داشته باشد و در انتخاب نوع و اجرای آنها نکات زیررعایت شود :

- نحوه تنبیه با خلاقی که دانش آموز مرتکب شده است متناسب باشد .
- علت تنبیه برای دانش آموز روشن شود .
- درعکس عملهای معلم نسبت بسه بی — نظمی های دانش آموز به شرایط محیطی خانوادگی ، اقتصادی و روانی دانش آموز توجه شود .

— تنبیه و توبیخ در حضور جمع نباشد .

— تکالیف درسی اضافی به عنوان تنبیه به دانش آموزان داده نشود .

— فاصله زمانی بین اجرای تنبیه و عمل خلاف ، معقول باشد .

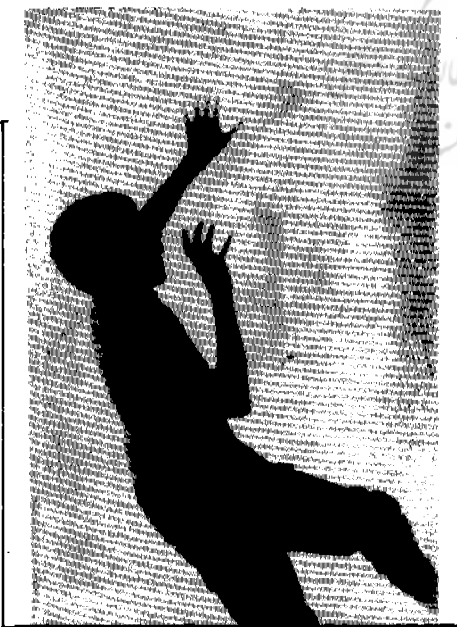
— مجازاتهای قانونی تعیین شده برای ارتکاب خلاف ، جرم ، جنحه و جنایت بوسیله

پنج ساله در معرض تشنجات عصبی هر چند لحظه‌ای مدیر یک آمادگی قرار گیرد و یا کودکی دیگر به جرم شیطنتی کودکانه فلک شود .

ما هم رابطه علت و معلولی را می فهمیم . ما هم می دانیم که نابسامانیهای موجود در برخی مدارس ، رایباید در مشکلات اجتماعی ، اقتصادی اولیاء مدرسه و نیز اولیاء دانش آموزان جستجو کنیم و نیز می دانیم که برای ایجاد فضایی متناسب باید زمینه مهیا شود اما با همه اینها آیا می توان پذیرفت که کودکان بی گناه در ابتدای ورود به مدرسه از مدرسه گریزان شوند .

آئین نامه انضباطی

باتمام احترامی که برای اولیاء مدرسه‌ای که عاشقانه با تمام مشکلات می سازند قائلیم باید بگوئیم مناسبانه هستند مدیران و ناظمانی که برای ایجاد نظم راهی جز خشونت و ارباب کودکان نمی شناسند و باز مناسبانه هستند معلمانی که روح لطیف کودکان را آماج مشکلات خود قرار می دهند . سخن گفتن از اثرات روانی چنین برخورد هایی برای دست اندرکارانی که خود همه دانیانند ، کاری عبث است و چیزی کلیاتی نصیب خوانندگان نخواهد کرد اما شاید اشاره به این نکته جا داشته باشد ، در شرایطی که در مدارس پیشرفته کودک و دانش آموز اساس و محور است و حتی برای آرام کردن ناسازگارترین کودکان از روش های مختلف روانی و درمانی استفاده می شود چگونه می توان پذیرفت که هنوز در بعضی از مدارس ایجاد نظم و تفاهم فقط با چوب و فلک و ارباب امکان داشته باشد . خالی از لطف نیست که بعضی از بندهای آئین نامه انضباطی را باهم





مقامات قانونی دیصلاح اعمال خواهد شد."

مادر برایش شطرنج بخرند. بهر حال روز بعد کودک به مدرسه می رود و گریه کنان موضوع را

برای معلم تعریف می کند و چون کاغذ شطرنجی همراه نداشته گویا با عصبانیت معلم روبرو می -

شود. فردای آن روز آریا حاضر نیست به مدرسه برود. مادر او را به مدرسه می برد و از اولیاء

مدرسه می خواهد که او را برای رفتن به کلاس راضی کنند و چون کودک حاضر به رفتن به کلاس

نیست به اجبار کودک را از مادر جدا می کنند.

آن روز کودک با صورت و گوشه های سرخ شده به خانه بر می گردد و بعد از شکایت اولیاء و مراجعه

به پزشکی قانونی ده روز استراحت برای کودک منظور می شود. این اتفاق در یکی از مدارس

● بقیه در صفحه ۶۰

یک نمونه پژوهشگاه علوم انسانی

بخشی از آئین نامه انضباطی را خواندید اما برای اینکه حرفهای کلی نزنه باشیم نمونه های را که هفته گذشته رخ داد با هم مروری کنیم.

آریا کودک پنج ساله ای است که امسال قرار بوده دوره آمادگی راضی کند. روز اولی که

کودک به مدرسه می رود، معلم از او می خواهد که فردای آنروز کاغذ شطرنجی به مدرسه

بیاورد. کودک کاغذ شطرنجی را با خود شطرنج اشتباه می کند و در خانه اصرار می کند که پدر و

کودک و حواس او

۱- تحریک بیرونی که همواره از بیرون تحریکات ذهنی وحسی را بوجود می آورد .

۲- نقل بواسطه اندام حسی که نشاء تکرفته از ناء ثریا احساسی از درون است .

اهمیت احساسات از این جهت است که مقدمه افکار و منبع اطلاعات و معلومات ذهنی بشر می باشد .

طبق نظریات پیشینیان حواس به پنج پدیده اصلی تقسیم می شود که عبارتند از: "حس بینائی، شنوائی، لامسه، چشائی و حس بویایی" اما تحقیقات تازه دانشمندان امروزی حواس دیگری را نیز کشف کرده مورد تحقیق و تعمق قرار

یکی از مهمترین جنبه های تربیتی کودکان تقویت و رشد دادن قوای حسی است . برای حصول این امر لازم است بطور کلی تعادل و پرورش ادراکات و انفعالات و افعال کودکان را در نظر گرفت ، زیرا هرکسی در زندگی اجتماعی در رفتار و کردار خویش شدت و یا ضعفهایی دارد که اسباب زحمت دیگر هموعانش می شود . در اینصورت شناخت ارگانهای حسی و بکارگیری صحیح آنها در پیش برد اهداف و ایمنی زندگی افراد بسیار ضروری است .

برای پرورش حواس باید به دوجنبه توجه داشت :



حس شنوائی که اندام آن گوش است از نظر صنعتی، شناخت اصوات و اختلاف آنها دارای بسی اهمیت است زیرا وسیله پیدایش صنعت موسیقی است که ملکوتی ترین صنایع بشمار می آید. روی همین اصل است که آنرا صنعت کمال نام نهاده اند.

شناخت اعضای ساختمان گوش و مراقبت و

داده اند. حواس نازه بدوران رسیده عبارتند از: "حس تعادل و جهات یابی، حس وضعی وعضلانی، حس داخلی، حس درد جسمانی و حس سرما وگرمای".

کودکی که تمام حواسش بخوبی رشد و نمو کرده باشد بشرط رشدقوای عقلی و عاطفی، در زندگی آینده خود شخصسالم، موفق و سریلندی خواهد بود. بنابراین والدینمحرتم و مربیان و آموزگاران وظیفه شناس باید سعی کنند که درپرورش و رشد حواس کودکان کوشا باشند تا ازاین مسیر بتوانند آنان را مردان و زنان پیروز مندی در روزگار آینده شان بار آورند.

نکاتی چند درمورد شناخت ویکارگیری حسهای موجود.

۱ - حس بینائی : چشم، بگفتهای مشهور سلطان بدن است. حس بینائی که اندام آن چشم است یکی از با ارزشترین و مهمترین حسها است. حس بینائی گذشته از اینکه برای آسایش زندگی کمال لزوم را دربردارد از نظر علمی و صنعتی واجتماعی نیز اهمیت بسزائی دارد.

توسط حس بینائی است که می توان به کودکان آموخت که چگونه نور و رنگهای مختلف را ازهم تمیز دهند، اززیبائیهای زندگی لذت ببرند و درنهایت بتوانند آینده درخشانی برای خود بوجود آورند. پس بایستی چگونگی مراقبت از چشمها و استفاده صحیح از حس بینائی رابه کودکان آموخت و بهاهمیت آن توجه داشت.

۲ - حس شنوائی : این حس یکی از مهمترین حواس بوده و از لحاظ اجتماعی از نقش حساس و مهمی برخوردار است، زیرا بدون کارائی آن از قوه تکلم که بزرگترین وسیله تفهیم و تفهم و ارتباط بین انسانها است نمی توان بهره مند بود.

پی بردن به اهمیت کار بردی آن از مهمترین نکاتی است که می بایست کودک از وهله نخست زندگی اش با آن آشنا گردد و در ایمنی و سلامتی آن کوشا شود. برای وصول به این نتیجه وظیفه والدین محترم و مربیان و آموزگاران مسئول است که با دادن آموزشهای صحیح و کافی به کودکان آنانرا به شناخت کامل و استفاده درست از حس شنوائی رهنمون شوند.

۳ - حس بویائی : این حس از نظر فایده جسمانی از اهمیت بسیار زیادی برخوردار بوده اندام آن بینی می باشد که وظیفه مهمی را در زندگی اشخاص بعهدده دارد. محل این حس



جسمانی بینهایت مهم است ، اما در رابطه با جنبه هنری کاربردی ندارد .

۵ - حس لامسه (بساوایی) : این حس بخاطر اهمیت ویژه‌ای که دارد مستقلتر از سایر حواس عمل می‌کند و بهمین خاطر است که حس لامسه را حس اصلی و سایر حواس را اشکال دقیق آن می‌دانیم . اندام حس لامسه پوست بدن است که کار آن درک تماس ، مقاومت ، وزن و شکل اشیاء است . شناخت ، مراقبت و تمیز نگاه داشتن پوست بدن یکی از اهم اطلاعاتی است که می‌بایست در نخستین وهله به آگاهی کودکان برسد .

بطوریکه در ابتدای سخن بیان کردید علاوه بر پنج حس اصلی و با عبارتی حواس پنجگانه شش حس فرعی دیگر نیز اخیراً " توسط دانشمندان درک و کشف شده است که عبارتند از "حس تعادل و جهات یابی ، این حس اشعاعی است از حس شنوایی که اندام آن مجاری نیم دایره‌ای گوش است و وظیفه اش نگاهداری تعادل بدن است . اگر این حس در بعضی از افراد ضعیف باشد در موقع حرکت ، تعادل و توازن خود را

قسمت بالای درون بینی و وظیفه آن درک انواع بوهاست . عبارت دیگر حس بویائی نقش ماء مور مخفی را برای ایمنی ساختمان بدن دارد .

پس اگر این حس دچار اشکالاتی شود ، امکان اتفاقات ناگواری در زندگی انسان پیش خواهد آمد . بنابراین شناخت کاربرد و مراقبت لازم از آن از اهمیت بسیار زیادی برخوردار است . برای آنکه این حس بتواند قوای خود را تحریک کند و بوی چیزی را درک نماید ، لازم است درانی از آن در روی قسمت نمناک و حساس بینی قرار گیرد که این وظیفه توسط هوا انجام می‌شود بهمانگونه که امواج هوا وسیله انتقال و انعکاس روشنائی و صدا بچشم و گوش می‌باشند .

۴ - حس چشائی : بطوریکه آگاه هستیم اندام این حس زبان است که وظیفه اصلی آن درک انواع مزه هاست ، مزه‌های اصلی عبارتند از " شیرینی تلخی ، شوری ، ترشی و تندی ، " . تقویت این حس در جهت استفاده صحیح از آن در رابطه با درک کردن مزه اصلی انواع خوراکیها و لذت بردن از آنها بسیار حائز اهمیت است . بهمین خاطر است که حس چشائی از نظر فوائدها





نمی توانند برقرار سازند .

حس گرما و سرما : این حس انشعابی از حس لامسه (بساوایی) است که اندام آن در پوست یاخته ها و پی های بدن است . در تعدادی از افراد این حس حساس تر عمل می کند که در نتیجه اینگونه اشخاص طاقت کمتری در برابر سرما یا گرما دارند .

حس درد جسمانی : این حس نیز انشعابی است از حس لامسه (بساوایی) اما با تفاوت کلی ، زیرا پی ها و یاخته های حس لمس بسیار ظریفند و تماس را احساس نکرده ، فقط سبب احساس درد هستند .

عضلات ما در حرکت بوده باز و بسته می شوند . در این صورت حس وضعی و عضلانی تغییر وضعیت بدنی و عضلانی را درک می کند .

پرورش حواس

پرورش حواس باید از روزهای نخست زندگی کودک آغاز گردد .

چگونگی مراقبت و نظافت از حواس بنحو مطلوبی بایستی آموزش داده شود و در شناساندن ساختمان حساس آنها به کودکان توضیحات کافی داده شود .

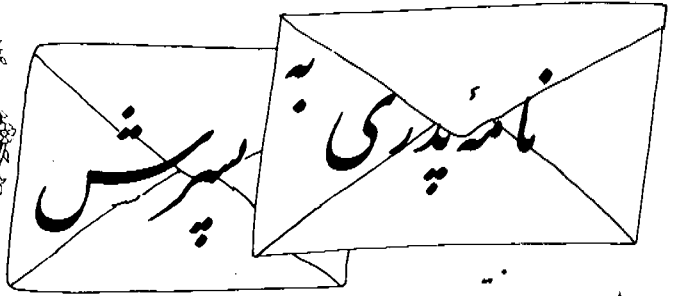
شناخت ، مراقبت و استفاده صحیح از حواس پنجگانه پنجاه درصد تربیت کودک را دربر دارند ، اگر کودک از نخستین روزهای زندگی بر حواس پنجگانه خود وقوف کامل پیدا کند در آینده روزگارش فردی آگاه ، مستعد و موفق خواهد بود .

علی اکبر حسن زاده

حس خطای حواس : این حس اغلب نشانگر خطای حواس است بدین ترتیب که احساس حاصله برابر با چیزیکه وسیله آن احساس بوده نباشد . برای مثال چیزی مثل یک تکه چوب که نیمه آن در آب باشد ظاهراً "شکسته بنظر میرسد در حالیکه این قضیه درست نبوده و هر دو قسمت چوب راست و درست است ، پس نتیجه می شود که این خطای حواس است که چنین شکلی را بوجود می آورد .

حس درونی : این حس وابسته به پدید آمده بخصوصی نیست و اندام معین و ویژه ای نداشته بلکه عبارت است از مجموع احساسات مبهم و غیر صریحی که شخص در رابطه با حالت عمومی بدن خود دارد مانند : احساس حسنگی گرسنگی ، تشنگی ، راحتی و ناراحتی و مانند اینها .

حس وضعی : این حس عبارت است از پی هائی که در تمام نقاط بدن منتشر و وظیفه آنها درک حرکات وضعی و عضلانی است ، برای مثال زمانیکه دست یا پا یا هر یک از اعضای بدن خود را جهت انجام کاری حرکت می دهیم



پیرم ، دخترم ، سلام

سرمز تولد مریم را همینان تبریک می گویم و از راه دور روی ماه اورا می بوسم بنمونه ^{ساخته}
 که نتوانستم در جشن تولد او شرکت کنم و له باور کنم حضور روحی داشتیم و امید دارم هدیه باجمع
 رسیده باشد.

مدتی است میخواهم مطلبی را برایت بنویسم و له ششفر فرصت مناسبی بودم تا گفته ام...
 در ذهن شما بگذارد جشن تولد مریم را همانه قرار بدهم و در آغاز دو مین سال زندگی او در راه او
 شمع روشن کنید تولدش بشنیدم می کنم ، عکس های مریم را از هر زمانی که دارد به تبریک تاریخ در آلبومی
 مخصوص جمع آوری کنید . اینج الیوم که نشاندن شد جسمی دوست (از آغاز زندگی تا زمان از دنیا
 رفتن هدیه شما سفره عقد خواهد بود . اینج هدیه می تواند از ارزش والا ئه داشته باشد ، اگر همراه فراری
 از صدای های مریم از اولین سال تولد توأم با پیام سرمزهای تولد شده

نوشته بودید مریم توانسته از حالت خوابیده بختیند و با گرفتن پایه های نیز استقامت
 گرفتن شمع روی کیک تولد شده داشته است . بسیار خوشحال شدم ، به اقتضای همین سال تولد
 همین است . اگر موافقتش نباشید خرید ، خرید از پله ما هم بالا می رود و کار داستان می دهد ، و له

خوشبختانه به ابروی شامعل می کنند. اگر او را بانام خود شتر صد ازینید متوقف شده و روی خود را
 بر میگردد اند، نام بعضی از ازشیا را نیز میفهمد و اگر چیزی در دست داشته باشد و از او خواست
 می دهد. برای مارت جالب بود که او از میخانه جشن تولد شتر بانام دادن دست خداهای
 او گلی از این بابت به هم نیر داده است که نوه من فوق العالمه دین موس و مایه است اما زمانه
 گفتم امض فستریک گوگت نر مال و عادی است عصبانی شد.

تلفی گفته بودم که در ماه دوازدهم تولد با به خورد شیر از شیشه را قطع کرد و این با شیر
 خوانند و اگر او منطوره به خورد شیر از شیشه او را به دهد امکان علامت شد شتر به این عمل
 زیاد است و گاهی آن بسیار شکل می شود. تعجب می کنم چرا به غذای سخت عیب
 شان نمیدهند مکنه است زنگ و نزه غذا را دوست ندارد، یا قبلاً غذایش را ع و سوزنده به
 و ظاهره بدی را در هفت بجای گذارده و یا شاید در مواقع سیری به او پیشنهاد شده که غذای
 از هم بهتر حلاف میل او و بازور می خواهد که با غذا به یکد. در هر صورت با آرایش و پیرایه سعی
 او را به خوردن غذای سخت عادت دهی کند.

این تعجب ندارد که بریم بعد از گذشتن یکسال از عمرش هنوز هم گریه می کند
 او حالا می خواهد مستقل باشد و مورد توجه قرار گیرد، به او اهمیت چه می کند و مورد محبت
 و عطوفتش قرار دهند. میخواهد در خوردن که شنی در محیط خود تجربه ای بیاموزد و مهارت
 کسب کند و شما نباید بخاطر سلامتش او را از اینج بر خورد ما محروم کنید.

شاید سطح توقع شما بالاست، مخصوصاً نسبت به کنترل ادرار و دفع که اولین نشانه آن ^{حدود} ۱۸ تا ۱۵ ماهگی اتفاق می‌افتد.

اگر پیش از حد دودر دینیز بوزخ، غذا خوردن و رفتار با کودکان دینتر تا به او ادراری
کنند یا نخی خبر گیره نخواهید گرفت. معمولاً عمل گیره کردن در سال اول تولد (گرسنگی،
تشنگی، درد، ما خوب نخوابیدن و خستگی زیاد) است که حتی موجب گیره کردن بعد
از سن یکسالگی نیز خواهد شد. آنچه گیره کودک و ناراحتیهای مادر را کم می‌کند عاطفه و محبت
و دوری از پرخاش و کج خلقی با کودک است. کودکان به محبت و عاطفه نیاز دارند نه به
پرخاش و خشونت.

دخترم پرورش برقراری رابطه صحیح بین کودک و مادر در خنل اینج ارایم سبب می‌شود
تا مرم از حالت تابع بوضع به وضعیت استقلال دست یابد، اگر در طول سال (دوین
سال تولد) از نظر غذایی، عاطفی و مواظبت های دینتر تا مین و لرضاء نکرده اشنفلیها و
هیجانات بر او حاکم شده با این دگرگونیا ممکن است در اساس و پایه شخصیت او اثر داشته
باشد. در حال خوشی و شادکامی برای همه شما آرزو می‌کنم و از خدا می‌خواهم که قانون پر محبت
خانواده شما را هیچ‌کس گرم نهدارد. تمام آشنایان و دوستان سالمند و سلام می‌رسانند.

دوستدار حقیقی شما - دکتر منصور

● بقیه از صفحه ۷

شما بهتر می دانید که بچه ها نوعاً " می گویند نمره ما بیست می شود ولی وقتی ورقه بچه هارا مورد بررسی قرار می دهند معلوم می شود که نمره آنان ده و یا دوازده بوده است. رئیس اداره پیش از اینکه این کلمات را ادا کند متوجه چهره مادر رنگ پریده شده، دید اشکهای مادر بی اختیار چهره اش را سستشو می دهد. در این موقع مادر با ناراحتی چنین گفت: آقای رئیس بخدا دوروز است که فرزندم اعتصاب غذا کرده چیزی نخورده است. با شنیدن این جمله رئیس اداره بلافاصله با مسئول امتحانات تماس گرفته، با و بیسشهاد داد که ورقه این دانش آموز را بررسی کرده، نتیجه را فوراً اعلام نمایند. هنوز ده دقیقه نگذشته بود که صدای تلفن بلند شد، پشت تلفن مسئول امتحانات چنین میگفت: آقای رئیس با کمال شرمندگی اشتباهی رخ داده است. وقتی این جریان را به مادر اطلاع داد بی اختیار اشکهای ذوق و شوق از چهره او جاری شده بشدت به گریستن پرداخت و با همه وجود از رئیس اداره تشکر و امتنان به عمل آورد. رئیس اداره سخن او را قطع کرده چنین گفت: ما از شما متشکریم که با علاقه مندی موضوع را دنبال کرده، حق فرزند خود را دریافت کردید، اگر اینکار را نمی کردید ممکن بود سرنوشت دیگری سراغ فرزند شما بیاید و اواز درس خواندن زده شده، ترک تحصیل کند. در پایان مقاله بار دیگر یادآور می شویم که مدیران و معلمان همه موظف هستند که صحنه امتحان را آنچنان تنظیم کنند که شاگردان با قوت قلبی که در چهره معلمان خود مشاهده می کنند اندک ترسی را که لازمه هر امتحان دادن است از بین برده یا آرامش در جلسه امتحان حضور یابند.

● مجید رشیدی پور

علاقه مند بودند. تنها عیبی که در او سراغ داشتند این بود که می گفتند آقای فلانی هرگز نمره ای را که در ورقه ای داده تغییر نمی دهد اگر چه اشتباهی روی داده باشد، زیرا او اینطور اعتقاد داشت که معلم ابهت و شکوهی دارد و با تغییر دادن نمره آن ابهت از بین می رود. بر روی این اصل هر وقت شاگردی در نامه های تقاضای تجدید نظر می کرد زیر آن برگ تقاضا می نوشت: "تجدید نظر بعمل آمده، استحقاق نمره بیشتری را ندارد." خدا او را بیامزد با همه کمالاتی که داشت این را نمی دانست که انسان هر قدر بزرگ باشد نمی تواند از اشتباه و سهو برکنار باشد. علاوه بر این، اقرار و اعتراف با اشتباه و خطا خود کمالی بس بزرگ است.

خدایش بیامزد نمی دانست که اگر معلمی به اشتباه خود اقرار کند و به شاگرد بپذیرد که معلمش اشتباه کرده، از این رهگذر چه درس ارزنده ای را به او آموخته است. چنین شاگردی از معلم خود می آموزد که هرگاه اشتباه کرده باشد باید با صراحت با اشتباه خود اعتراف نماید. با اعتقاد بنده این درک از خود و درس مهمتر است. آری هرگز او را فراموش نمی کنم، او مسئول آموزش و پرورش منطقه ای بود. روزی در اطاق انتظار مادری رنگ پریده و مضطرب سراغ رئیس اداره را می گرفت، وقتی نوبت او شد با شتاب وارد اطاق شده چنین گفت: آقای رئیس به خانواده ما ظلم و ستم شده است. تنها فرزند من در امتحان نهائی ابتدائی شرکت کرده، در درس املاء نمره او را پانزده داده اند فرزندم دائماً "گریه کرده می گوید نمره من بیاید ۱۹ باشد و منم ظلم شده است.

رئیس اداره می خواست بگوید مادر بزرگوار

وضعیت بهداشتی کودکان جهان به روایت یونسکو

این سازمان برای نجات
کودکان از آسیب‌های مخلوط
ساده، شکر و نمک را تجویز کرده
است. این مخلوط، علاج اسهال
نیست، ولی میزان آب لازم در
بدن کودک را در حد طبیعی، نگاه
می‌دارد تا بدن به‌مبارزه با
باکتری ادامه دهد و با نابودی آن
سلامت خود را بازیابد.



اخیراً "سازمان یونسف گزارش سالانه خود را در مورد موقعیت
فعلی کودکان جهان، منتشر کرده است. در این نوشتار، پیشنهادهاى عمده،
این سازمان درباره بهبود وضع بهداشت کودکان سراسر جهان، مورد بررسی
قرار می‌گیرد: اخیراً مردم بیشتر کشورهای جهان چهلمین سالگرد
بنیانگذاری این سازمان را جشن گرفتند و گرامی داشتند. سازمان یونسف
در سال ۱۹۴۶ با هدف، کمک به کودکان جهان پس از جنگ دوم جهانی تاسیس شد.
مقامات یونسف می‌گویند در طول چهار سال گذشته توجه قابل ملاحظه‌ای
در بهبود بهداشت کودکان، رعایت شده است. مثلاً در طی سالهای ۸۰ - ۱۹۴۰
میزان مرگ و میر در بین کودکان جهان پنجاه درصد کاهش یافته و حد متوسط

طول عمر کودکان در همین مدت، سی درصد، افزایش یافته است. مقامات یونیسِف این تغییرات را پیشرفتی عمده، قلمداد می کنند. با این وجود مقامات یونیسِف می گویند باید گامهای بیشتری برای تضمین زندگی بهتر با رعایت بهداشت کاملتر برای کودکان جهان، برداشته شود. در آمار یونیسِف آمده است که سالانه دویست و هشتاد هزار کودک در جهان، جان خود را از دست می دهند. گزارش یونیسِف می افزاید که این کودکان بر اثر سیل یا حوادث طبیعی نمی میرند، بلکه بیماریهایی که به آسانی قابل علاج اند یا عدم تغذیه صحیح باعث مرگ آنان می شود که دنیای مدرن این را نمی پذیرد. یونیسِف می گوید برای نخستین بار، کارشناسان امور بهداشتی قادرند وضع بهداشت کودکان جهان را با هزینه کمی بهبود بخشند. در پنج سال گذشته چهار میلیون کودک در سایه کمکهای بهداشتی یونیسِف، نجات داده شدند. دویلماری عمده که بیش از هر بیماری دیگری کودکان را قربانی می کند، بیماری دستگاه تنفسی و اسهال است. اسهال زمانی حادث می شود که بدن کودک می کوشد خود را از جنگال باکتری خطرناک برهاند. مقامات یونیسِف می گویند امروزه مخلوط نمک و شکر در بیش از دوازده درصد خانوادههای جهان، مصرف می شود گمان می رود تعداد خانوادههایی که در کشورهایمانند بنگلادش، چین، نیکاراگوا و تونس از این مخلوط استفاده می کنند سه برابر این میزان باشد. مقامات یونیسِف برای باورند که درصد خانوادههایی که از مخلوط نمک و شکر برای نجات کودکان خود از اسهال، استفاده خواهند کرد در سال ۱۹۹۰ به پنجاه درصد برسد. این مقامات می گویند استفاده از مخلوط نمک و شکر بیست و پنج درصد از چهار میلیون کودکی را که سالانه جان خود را از دست می دهند نجات خواهد داد. آنها همچنین می گویند جان بیست و پنج درصد بقیه با گسترش دامنه حفظ کودکان از ابتلای به شش بیماری قابل پیشگیری، نجات خواهد یافت. این بیماریها عبارتند از: سرخک - کزاز - سیاه سرفه - پولیو - دیفتیری وسل. با واکسینه کردن سالانه کودکان، میزان ابتلای به این بیماریها در بیشتر کشورها، کاهش یافته است. واکسینه کردن سالیانه جان یک میلیون کودک را در کشورهای در حال رشد، نجات بخشیده است.

یونیسِف می گوید اگر واکسینه کردن، گسترش یابد، هر سال جان سه میلیون کودک دیگر نیز، نجات خواهد یافت. نمونه درخشان این کار در ترکیه، مشاهده شد. در سال ۱۹۸۵ مسئولان تصمیم گرفتند هشتاد درصد کودکان را واکسینه کنند. برای تبلیغ، نه تنها دولت، بلکه رهبران مذهبی، آموزگاران و رسانه های خبری ترکیه در این اقدام، سهیم بودند. با این گام عمده، نه تنها سالانه جان بیست و دوهزار کودک را از مرگ حتمی نجات دادند، بلکه از فلج ابدی کودکان نیز جلوگیری گردید. کشورهای دیگری نیز به

● بقیه در صفحه ۵۹

زندگی، که همیشه دعوا و کتک کاری وادیت بود . شوهر من -مرد زندگی نبود ، توخونه زنی-ای بدکاره رو می آورد . اونوقت توقع داشت که من بهش هیچی نگم ، ولی من نمی تونستم-خلاصه روزهای سیاه و تیره‌ای درزندگی من می گذشت تا خواستم بخودم بچنیم صاحب ۴ بچه شدم . اون موقع ۱۶ سال داشتم . دیگه از زندگی خسته شده بودم . حاضر بودم حتی ازبچه‌هام بگذرم اما توی اون خونه نباشم .

کم کم بچه‌ها بزرگ شدن و من هم به سن ۱۸ سالگی رسیدم . یعنی تازه زمانی که باید بفکر ازدواج می افتادم درحالیکه صاحب ۴ تا بچه بودم . درست شده بودم یک زن عقده‌ای و کینه ای ، هرروز دعوا داشتیم شوهرم تا چشم منو دور می دید فوراً دست زنها رو می گرفت و می آورد خونه ، آخه آدم چقدر تحمل داره ؟ چقدر می تونه صبر کنه؟ صبر من صبر ایوب و عمرم ، عمرنوح که نبود . من هم مثل همه تشکیل شده بودم از گوشت واستخوان . بالاخره یک وقتی آدم جوشی میشه بعدا که بخودش می‌آد می بینه که همه چی نموم شده . منم اینطوری شده بودم یک روزی دعوا من شد و من خیلی کتک خوردم . ضمن دعوا داد زدم که:

— دیگه تو رو نمی خوام ! خسته شدم ! ۴ تا بچه انداختی تو بغل منو و خودت پسی کیف و جوشی خودت هستی . من طلاقم می خوام ! بچه ها هم مال خودت ، هیچی از تو نمی خوام . فقط می خوام هرچه زودتر از این خونه برم بیرون !

دراون موقعیت ، من فکر بعد شو نکرده بودم . طفلک بچه‌های بی گناه من شاهد مشاجرات من و اون بودن . فردای اون روز هم با من مخالفت کردن و حتی مادرم کتکم زد که :

مقصرت چیست؟




— اسم منصوره سح — ۳۰ سال دارم، بحرم مواد مخدر به زندان افتادم .

بالاخره هرکسی یک سرنوشتی داره، یکی مثل من توزندان باید باشه، یکی مثل شما باید تو محیط سالمی باشه ، این دست خود آدمه که چطوری میخواد زندگی کنه ، من بچه تهرون هستم . تو سن ۱۱ سالگی با فشار پدر و مادرم شوهر کردم . از همون روزای اول زندگیم اصلاً علاقهای به شوهرم نداشتم . شغلش قناد بود . خونواده ما زشت میدونست که زنی طلاق بگیره منم مجبور شدم که با اون زندگی کنم ، اما چه

— تو این خانواده دختری نباید طلاق‌بگیره
طلاق یعنی مرگ، یعنی بدبختی!

اما من گوش نکردم. خودم مهر بدبختی رو رویشونیم زدیم. بالاخره توسن ۱۸ سالگی طلاق گرفتیم. تازه با چه بدبختی، یادم می‌آید بچه‌ها از من جدا نمی‌شدن ولی من به دنبال چه بودم خدا می‌دونه، نمی‌دونستم خوشبختی مرا بیه که در کنار بچه‌هام باشم. اگر پدرشون بد بود می‌تونستم تمام عشق و علاقه خودمو در بچه‌ها بریزم و اونا جیرانش کنن، اما نکردم. و ایسن باعث شد که بدبختی پشت بدبختی برام بیاد. ظاهرا "دیکه آزاد شده بودم. یعنی هر کاری می‌تونستم بکنم. اما هر جا می‌رفتم قدم به هرکوی و برزن می‌گذاشتم قیافه بچه‌هام جلوی چشمم می‌اومد. گاهی فکری می‌کردم برگردم خونه اما یاد پدرشون می‌افتادم و ازهر چی شوهر بدم می‌اومد. خلاصه بعد از ۵ ماه وقتی داشتم راهی مشهد می‌شدم که برم پایوس امام رضا (ع) توی اتوبوس با پدرم بودم که پسری به من نگاه کرد و ظاهرا "علاقه نشان دادو به مشهد که رسیدیم با من و پدرم حرف زد و بعد از چند روز که برگشتیم تهرون با هم ازدواج کردیم. شوهر دوم راننده مینی بوس بود. از یک خانواده مذهبی و فوق العاده سرشناس مشهد بود. منم مجبور شدم که دیکه زندگیمو ببرم مشهد، چون شوهرم کارش در مشهد بود. ۵ سال اونجا بودم. روزای اول ازدواجم خوب بود. یعنی نه دعواایی و نه حتی کتک کاری داشتیم. شوهرم غیر از من یک زن دیگر داشت که صیغهای بود و من بعدا ایسن موضوع رو فهمیدم. بهر حال از اونم صاحب یک پسر هستم که الان می‌بینی در زندان پیمش منه. مدت ۸ سال با شوهرم زندگی کردم.



خودم کارگاه بافندگی داشتم با ۴۰ ناکارگر شوهرم سربک‌میزی منو معتاد کرد. یعنی به همین سادگی، یادم می‌آید از شوهر دومم تازه صاحب این علی شده بودم که ۱۸ روز بعد از وضع حمل تب ولرز شدیدی کردم. روماتیسم هم داشتم و تمام استخوانهای من دردمی کرد. شوهرم وزن صیغهای دست به یکی کردن و به من تریاک و شیره دادن و من هم آلوده شدم به مواد مخدر. اونا باعث نابودی جوونیم شدن. دیکه چاره نداشتم یعنی نمی‌تونستم درد و تحمل کنم. شده بودم یک دودی کامل. خدامی‌دونه که چه‌جوری توی این ۱۸ روز کشیدم دیکه برام اعصاب سالم نمونده بود. می‌فهمیدچی میگم؟ این عذاب شاید از نفرین بچه‌هام بود کهسه اینطوریم کرد وقتی درد تمام تنمو می‌گرفت نمی‌دونستم چکار کنم. یا باید دردو تحمل می‌کردم یا مواد مخدر مصرف می‌کردم که‌نوی اون شرایط به مواد بیشتر اهمیت می‌دادم چون می‌خواستیم آرام بشیم. نمی‌دونستم با کسی ازدواج کردم که معتاده. گاهی می‌خواستم فرار کنم اما نمی‌شد. می‌رسیدم مواد گیرم نیاد. اصلا از زندگی زده شده بودم. دیکه خودمو لطفاً "ورق بزیند

گفت :

— شنیدم داری ترک می کنی؟ پول از کجا آوردی؟

گفتم :

— تمام خرج خونه رو جمع کردم و با چهارم هزارتومن تونستم ترک کنم .

شوهرم دیگه چیزی نگفت . روزها دررفت و آمد بود یک شب به من گفت :

— منصوره — میخوام تهرون کار کنم . بیایا بریم تهرون . توخونه و کارگاه رو بفروش و بامن بیا . گفتم :

اگر من ایثارو بفروشم دیگه چیزی ندارم .

گفت :

— مجبوری بفروشی چون خونواده من نمی—
خوان نو دراین خونه باشی . منم مجبور شدم .
خونه رو فروختم و کارگاه روهم که در واقع
ورشکست شده بودم گذاشتم و اومدم تهرون
بعدا " فهمیدم که خونه رو زن خودش گرفته
و کارگاه رو هم به یکی از اقوامش داده . وقتی
ارش پرسیدم چرا اینطوری کردی ؟ گفت :

— ببین منصوره ، اگر من نمی خوام تو
مشهد بمونی بخاطر اینکه مادرم مخالف
زندگی من با توهست ولی من دوست دارم .

نمی شناختم . خونواده شوهرم فکر می کردن که
من پسرشونو معتاد کردم ! نمی دوستی کنه
برعکس اون منو معتاد کرده . بعد ایس مسئله
معنادی من بود که خانوادش منو طرد کردن .

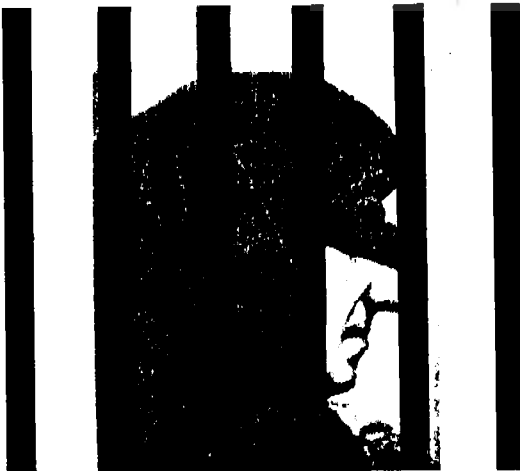
خب باید هم چنین می کردن یک آدم معناد نو
خونواده مذهبی نمی تونه زندگی کنه . یک روز
پادم میآد که نیاز خیلی زیادی به شیر
داشتم . پولی نداشتم که شیر بخرم . شوهرم
خونه نبود . خلاصه رفتم خونه خواهرم که پول
بگیرم . خواهرم تا منو دید ، گفت :

— چرا این قدر لاغر و شکسته شدی اصلا
نشناختمت !

آخ ، دختر رفتی حسابی خودتو خراب کردی
چرا؟ واسه چی؟ اگر طلاق نمی گرفتی حداقل
معتاد نمی شدی؟ مگه نمی دونی توی خونواده
ما تابحال هیچ دختری دست به چنین کارهایی
نزده؟ تو باید بدونی که به زن معناد هزاروصله
می چسبونن ! فقط گفتم :

— شوهرم منو معتاد کرد . وقتی من زائیدم
ودرد میکشیدم ، دیگه تحمل هیچ چیزونداشتم .
توهمین موقعیت بود که اونا استفاده کردن وبه
من شیر و تریاک دادن ! . . .

دیدم خواهرم دیگه به من محل نمی گذاره با
گریه از خونش اومدم بیرون . دیگه از اون
احترامی که قبلا برام قائل بودن اثری نبود .
یک بار ترک کردم اما دیدم نمی تونم برای
همیشه ترک کنم . چون شوهر دومم درخونه
می کشید ومنم دوباره معتاد شدم . بعد از چند
روزی قسم خوردم که ترک کنم وهمینطور هم
شد . روزا از خونه یواشکی می اومدم بیرون و
می رفتم مرکز معنادین . تا ۴ ماه کار من این
بود که دوا مصرف کنم ودرمان بشم . دیگه ترک
ترک کرده بودم . یک روزی شوهرم صدام کرد و



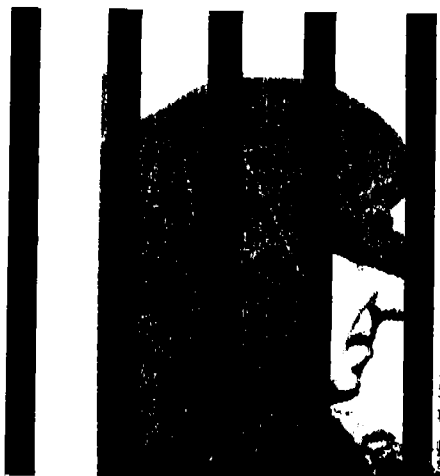
می برمت نهروں که مادرم فکر کنه طلاق دادم!

اون شب حالم خیلی بد بود درد یه لحظه راحت نمی گذاشت. مجبور شدم که کمی تریاک بگذارم روی دندونم تا آرام بشم. که این به کم تریاک همان شد و باز معناد شدن منم همان.

خلاصه ما اومدیم تهرون. دیگه خونهای نداشتیم. یه اتاق کرایه کردیم با ماهی ۱۰۰۰ تومن. ولی دیدم از همه کس رونده شدم. یک زمانی خودم خونه داشتم، کارخونه داشتم، پولی بود. اما حالا هیچی هر روزم اونقدر از شوهرم کتک می خوردم که بالاخره همسایه ها به فریادم می رسیدن. دیگه فکر خودم، زندگی و بچه نبودم. فقط به فکر یه چیزی بودم که برام "مسکن" باشه.

در تهرن بایکی از دوستانم برخورد داشتم. یه شب وقتی دیدمش نشستم پیشش و باهاش درد دل کردم و گفتم که آره نوی این ۵ سال گذشته معناد شده بودم. کاش بالای سربچه هام می موندم. اگر شوهرمو (شوهر اول) دوست نداشتیم در عوض تمام عشق و علاقمو توی بچه ها می ریختم و اونا جبران می کردن... گرما کرم این حرفا بودیم که من بیهوش شدم و وقتی چشم باز کردم دیدم در بیمارستان بستری هستم شیها به من مرفین می زدن که من ساکت بشم ۳۰ روز از مریضی من می گذشت که با پرستارم صحبت کردم و گفتم:

— برادرم تو خویابون جمشید کار می کنه لطفاً "خبرش کنین! فردای همان روز برادرم اومد بالای سرم شروع کرد به گریه کردن و دکترا گفتن که تمام خون بدن منو باید عوض کنن. میکروبی در خون من هست که ممکنه منو بکشد.



برادرم به دکتر پول داد تا خون منو عوض کنن. تا اون موقعیت شوهرم هم میوید و منو می دید اما حرفی نمی زد حتی پول بیمارستان منو هم نداد. تا اینکه بعد از مدتی من از بیمارستان اومدم بیرون.

چون شبها به من مرفین می زدن انگار مرفینی شده بودم و مدام دنبال مواد می رفتم. اما وقتی مرفین به من نرسید، هروئین کشیدم و دیگه شدم سر تا پا میکروب!

بعد از گذشت مدتی یک شب شوهرم گفت: — خانوادم فهمیدن که من تورو طلاق ندادم و اونا اذیت می کنن!..

فهمیدم که دیگه دلش نمی خواد با من زندگی کنه آخه پولی نبود. دیگه برامون چیزی باقی نمونده بود یعنی برای اون چون پولی به من نمی داد. خلاصه فردای همون روز رفتیم دادگاه و منو طلاق داد. اونجا قسمش دادم که باید بچه رو به من بده و بعد از مدتی فکر کردن گفت: باشه. بچه مال تو. منم نوری دست بچه رو گرفتم و از دادگاه خسارج شدم.

اومدم خونه برادرم بدبختانه برادرم هم لطفاً "ورق برنید

● بقیه از صفحه قبل

میام پشت میله های زندان و چشم به راهرو می دورم تا شاید صدائی بیاد که منو واسه ملاقات بخواد . میدونم کسی بهم سرنمی زنه . نه بدر ، نه مادر ، مادر که ندارم . برادرم هم توی جمشید خونه داشت که مرد . دلم می خواد به زندگی سالمی برگردم . اینجا اگر کمکی از دستم بریباد برای بچه ها می کنم . شاید یک زمانی من از اینجا بیرون بیام . شاید ، نمی دونم بستگی به طول عمرم داره که چقدر باقی مونده باشه . اما از قول من بنویسین : ای جوانها ، ای زنها ، دخترها ، پسرها ، مردها نه گولزن معناد رو بخورین نه فریب شوهر معنادرو . نه بخاطر دندون درد و گوش درد و شکم درد تریاک و شیره مصرف بکنین ونه حتی درحال مرگ ، چون مواد مخدر بطورکلی ، ممکنه مسکن یه درد باشه اما خودش دوا نداره و چاره اش مرگه مرگ توی زندون ، یا بالای دار یا درمقابل جوخه اعدام و یا توی خرابه ها و بیغوله ها و در منتهای بدبختی !

معناد بود ، و درمحله کتیفی زندگی می کرد . منو برادرم درخانواده خودمان آدمای خرابی از آب دراومده بودیم . ولی برادرم نمی گذاشت من توان محله ونو خونه خودش زندگی کنم . منو آورد خونه خواهرم . مدتی اونجا موندم اما هنوز معناد بودم . خلاصه ۵ سال هست که من از شوهرم طلاق گرفتم ۴ سال شیره و تریاک می کشیدم ، ۳ سال هم هروئین ، یعنی نوایس چند سال هرچی هستی و نیستی داشتم فروختم و حالا بقول معروف دست از پادرازتر در اینجا افتاده ام . روزی که منو گرفتن ۱۰ گرم هروئین داشتم ، مال خودم نبود مال زن برادرم بود . یکدفعه افراد کمیته ریختن توی خونه و مسارو گرفتن البته متهم اصلی من بودم چون تمام مواد دست من بود .

نزدیک بود برام حکم اعدام صادر بشه که بعد از تحقیقات به ۱۵ سال حبس محکوم کردن . از خدا می خوام که تمام گناهان و اشتباهات گذشته منو ببخشه . گاهی که حوصلم سر میره

● بقیه ارف صفحه ۱۷

پنجم- از پاره های ازباب صنایع و کشاورزان و کارکنان تاه سیسات دولتی و نظامیان هم می توان گاهگاهی (باطلاع مدیریت مدرسه) به کلاس دعوت کرد ، نافع ایده های نظری و عملی موضوعی را که در تخصص آنهاست و زمینه های دربرنامه کلاسی و درسی دارند ، برای شاگردان بگویند .

محمد حسن آموزگار



یادگیری ، وبا هدف ساختن آنان نقشی ایفا نمایند . یکی از آنها مدیر مدرسه است که گاهی برای همکاری با معلم می تواند به کلاس بیاید ، ومنفعت درسی را در بازار کار ، یا نفع یادگرفتن درسی را برای کسب معرفت و رشد معنوی ، برای شاگردان تشریح کند . دوم معاون مدرسه ، سوم استفاده از وجود سایر معلمان که این درس را می دانند . چهارم اینکه از اولیاء اطفال در صورتیکه توانائی تشریح فایده درس و ترغیب شاگردان را بخواندن ویاد گرفتن دارند می توان دعوت کرد .